

که سفیدها علاقه‌ای به آمیزش با آنها ندارند. آنچه که فرماندار می‌گوید اینست که اگر سیاهان مدارس مناسبی داشته باشند مدارس که از نظر کیفیت همانند مدارس سفیدها باشد. اگر سیاهان بتوانند به همان کلیسایی بروند که سفیدها می‌روند و به همان مغازه‌هایی که سفیدها می‌روند، مسأله حل خواهد شد. چنانکه بعضی‌ها گفته‌اند، اشکال در این است که اهالی می‌سی‌سی‌پی نمی‌خواهند به سیاهان

اجازه نشستن با آنان داده شود. ایستادن سیاهان اشکال ندارد، مثلاً سیاهان می‌توانند در آسانسور با سفیدها سوار شوند ولی هیچ سفیدی نمی‌خواهد که با سیاهان در یک کلیسا بنشیند. شاید اگر همه در کلیسا می‌ایستادند آن وقت می‌توانست وارد شود!...

ترجمه
شجاع لشگری

۱- اگرچه در حال حاضر سیاهان - قانوناً - می‌توانند به همان کلیسای بروند که سفیدها می‌روند، و مغازه‌ها و رستورانهای مخصوص سفیدپوستان از میان رفته‌است، نابرابری آموزشی و اقتصادی هنوز وجود دارد و آمیدی نیز به از میان بردن آن نیست. میزان بیکاری در میان سیاهان لااقل دو برابر میزان بیکاری در سطح ملی است و تصمیم‌های دادگاه عالی آمریکا در مورد اختلاط سفیدها و سیاهان تنها با مخالفت شدید «والدین محترم» روبرو شده و منجر به گسترش مدارس خصوصی شده‌است که البته سیاهان را به آنها راهی نیست به این دلیل ساده که آنان قادر به پرداخت شهریه این مدارس نیستند؛ درآمد سالیانه یک خانواده متوسط سیاه در حدود نصف درآمد سالیانه یک خانواده مشابه سفید است.

منطق صوری

ضیاء موحد

محمد خواجه‌ناری، منطق صوری، جلد دوم
تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲-۱۳۴۸ ص

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

۱- «منطق صوری» کتابی است در دو جلد در منطق ارسطویی: جلد اول در سال ۱۳۳۸ انتشار یافته است و جلد دوم امسال. مؤلف بنا بر آنچه در مقدمه این جلد نوشته در این مدت دراز «پیوسته در تهیه و تکمیل و تنقیح جلد دوم» می‌کوشیده است. از آنجا که این جلد شامل مهمترین ابواب منطق ارسطویی یعنی قضایا و قیاس است در این مقاله به بررسی دو بحث از این کتاب که اهمیت صوری بیشتری دارند با تفصیل بیشتری می‌پردازیم و از چند مسأله دیگر به اشاره می‌گذریم. در ضمن به منظور مقایسه اشاره‌های کوتاهی هم به منطق جدید خواهیم کرد. غرض از این بررسی غیر از زیبایی این کتاب فراهم آوردن زمینه‌ای است برای

مقایسه تحریراتی که از منطق ارسطو در فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی شده است.
 ۱۰۱- در قرن چهارم پیش از میلاد، آینده بیش از دو هزار سال منطق و ریاضیات را دو کتاب تعیین کرد: «ارغنون» ارسطو و «اصول هندسه» اقلیدس. روش اصل موضوعی ارسطو در تنظیم اشکال قیاس همان روشی است که پس از او اقلیدس در تأسیس هندسه به کار برده است. از این قرار ارسطو را اولین کسی می‌دانند که به اهمیت صوری بودن استدلال و ضرورت اصول موضوع بی‌برده و دربراهین خود از حروف و به اصطلاح متغیرها استفاده کرده است.

قیاس

۱۰۲- تحریرات منطقیان اسلام از مبحث قیاس اقترانی، در کتابهای معتبری چون منطق «شفا» و منطق «الاشارات والتنبیها» ابوعلی سینا و «اساس الاقتباس» خواجه نصیرالدین طوسی، فاقد برخی از دقتهایی است که ارسطو در رساله «تحلیل اول» از این مبحث کرده است. منطق نویسان بعد هم به باز نویسی همین تحریرات اکتفا کرده‌اند و بعضی از آنان در این باز نویسی هم حق امانت را ادا نکرده‌اند.

مبحث قیاس مهمترین مبحث منطق ارسطو است. مادر اینجا خلاصه‌ای از طرح این مبحث را آن چنانکه در رساله «تحلیل اول» ارسطو آمده است می‌آوریم و آنگاه چگونگی تحریر آن را در آثار منطقیان اسلام بررسی می‌کنیم.

۲۰۱- طرح قیاس در «ارغنون» روشی که ارسطو در تأسیس قیاسهای حملی به کار برده شامل این مراحل است:

۲۰۱.۱- هر قضیه حملی به سه جزء تحلیل می‌شود: موضوع، محمول، رابطه. در قضیه «هوا سرد است»، «هوا» و «سرد» و «است» به ترتیب موضوع و محمول و رابطه‌اند.
 ۲۰۱.۲- قضایا از لحاظ کلی و جزئی بودن موضوع و مثبت و منفی بودن رابطه به چهار نوع تقسیم می‌شوند:

- ۱- موجب کلی، مانند هر انسان حیوان است؛
- ۲- سالب کلی، مانند هیچ حیوان جماد نیست؛
- ۳- موجب جزئی، مانند بعضی حیوانات انسان هستند؛
- ۴- سالب جزئی، مانند بعضی حیوانات انسان نیستند؛

۲۰۱.۳- قاعده عکس. عکس یک قضیه، قضیه دیگری است که موضوع و محمول آن به ترتیب محمول و موضوع قضیه اول باشند و با آن در کیفیت و صدق اشتراك داشته باشند. منظور از کیفیت همان مثبت و منفی بودن رابطه است. در این مرحله ارسطو عکس هر یک از قضایای چهار گانه بالا را تعیین و درستی آنها را اثبات می‌کند. در همین جاست که به جای

- ۱- axiomatic
- ۲- formal
- ۳- variables
- ۴- Priore analytics
- ۵- رجوع شود به ماخذ ذیل:
 Aristotle, *The Organon, The Categories, On Interpretation* by Harold. R. Cooke. *Priore analytics*, by Hugh Tredennick. (London, 1955)

موضوع و محمول از حروف استفاده می‌کند و مثلاً به جای قضیه معین «هر انسان حیوان است» قالب کلی «هر B, A است» را به کار می‌برد.

۲۰۱.۴- تعریف قیاس. ارسطو قیاس را چنین تعریف می‌کند: «قیاس تألیفی از کلمات است که در آنها چون فرضهایی را بپذیریم، از این حقیقت که چنین فرضهایی وجود دارند ضرورتاً چیزی به غیر از آنچه فرض شده است نتیجه شود.» این همان تعریفی است که ابن سینا هم در منطق «شفا» آورده است: «اما القیاس فهو قول فهو قول اذا ما وضعت قیسه اشیاء اکثر من واحد، لزم من تنك الاشیاء بذاتها لا بالعرض شیء آخر غیرها من الاضطرار.» اگر این تعریف را که مورد قبول منطقیان اسلامی است تعریف هر گونه استنتاج منطقی بدانیم ایرادی بر آن وارد نیست، اما اگر در تعریف قیاسهای حملی به کار رود، که ارسطو در همین مورد به کار برده است، البته تعریف دقیقی نیست و حد شمول آن از این استنتاجات فراتر می‌رود.

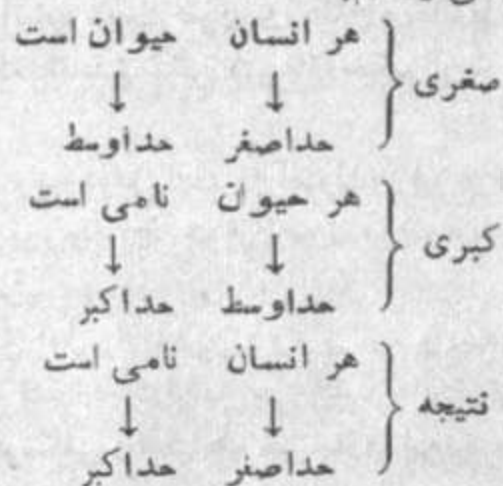
استنتاج زیر نمونه‌ای از قیاسهای حملی است:

هر انسان حیوان است

هر حیوان نامی است

پس هر انسان نامی است

دو قضیه اول را مقدمات قیاس و قضیه سوم را نتیجه قیاس می‌نامند. هر یک از موضوع و محمول را در قیاس حد می‌نامند. در این مثال «انسان» «حیوان» و «نامی» سه حد قیاسند. حدی که در هر دو مقدمه مشترك است حد اوسط و حدی که در نتیجه موضوع است حد اصغر و حدی که محمول است حد اکبر نام دارد. صغری مقدمه‌ای است که شامل حد اصغر است و اکبری مقدمه‌ای است که شامل حد اکبر است. برای روشنتر کردن مطلب مثال بالا را به شکل زیر می‌نویسیم:



۲۰۱.۵- شکل‌های قیاس. در مثالی که آوردیم حد اوسط در صغری محمول و در کبری موضوع بود. ارسطو دو حالت دیگر هم برای قیاس ذکر می‌کند: یکی آنکه حد اوسط در هر

۱- همان کتاب، ص ۲۱۱

۲- الشفاء، المنطق: القیاس (القاهره، وزارة الثقافة والارشاد القومي، ۱۹۶۴)، ص ۵۴.

دومقدمه موضوع و دیگر آنکه در هر دومقدمه محمول باشد و هر کدام از این سه حالت را شکل می‌نامد. از این قرار شکلهای قیاس را منحصر به سه شکل می‌کند. در این که چرا عکس شکل اول را، یعنی شکلی که حداوسط درگیری محمول و درصغری موضوع باشد، ذکر نکرده بحثهای مفصلی شده است که بعداً اشاره‌ای به آن خواهیم کرد.

۲۰۱۰۶- ضربهای اشکال. هر شکل قیاس سه‌قضیه دارد (دو مقدمه و یک نتیجه) و هر قضیه می‌تواند یکی از قضایای چهارگانه (۲۰۱۰۲) باشد. بنابراین در هر شکل ۶۴ حالت و به اصطلاح ۶۴ ضرب ($4 \times 4 \times 4$) محتمل است که مجموع آنها برای سه شکل ۱۹۲ ضرب (3×64) می‌شود. اما آیا همه این ضربها صورتهای استنتاجی درست هستند؟ اهمیت کار ارسطو در روشی است که در پاسخ به این پرسش به کار برده است. اصول این روش به شرح زیر است:

۲۰۱۰۶۰۱- از ۶۴ ضرب شکل اول ۴ ضرب را به عنوان ضربهایی که درستی آنها بدیهی است برمی‌گزیند. این ۴ ضرب همان اصول موضوع ارسطو در قیاس هستند.
 ۲۰۱۰۶۰۲- برای اثبات نادرستی ضربهای عقیم هر شکل از روش حذف استفاده می‌کند. در این روش برای اثبات نادرستی یک ضرب نشان می‌دهد که چگونه از دو مقدمه صادق در آن ضرب ممکن است نتیجه صادق و از دو مقدمه صادق دیگر نتیجه کاذب به دست آید. مثلاً برای اثبات نادرستی ضرب زیر:

هیچ مثلثی مربع نیست
 هر مربعی چهار زاویه دارد
 پس هیچ مثلثی چهار زاویه ندارد

«شکل» را به جای «چهار زاویه» می‌گذارد تا نتیجه نادرست «هیچ مثلثی شکل نیست» به دست آید که دلیل برفساد صوری این ضرب است.
 ۲۰۱۰۶۰۳- پس از حذف ضربهای عقیم به اثبات صحت ضربهای منتج و به اصطلاح قراین شکل دوم و سوم می‌پردازد. به این ترتیب که با قاعده عکس و برهان خلف این ضربها را به قراین شکل اول تبدیل می‌کند.

۲۰۱۰۷- تقلیل اصول موضوع. دو ضرب منتج شکل اول را اصول موضوع قرار می‌دهد و دو ضرب منتج دیگر این شکل را هم که در مرحله نخست از اصول موضوع بودند با واسطه شکل دوم به آن دو ضرب تبدیل می‌کند.^۲

۲۰۱۰۸- در این مرحله ضربهای منتج شکل اول را به شکل دوم و سوم و به همین ترتیب ضربهای منتج هر شکلی را به ضربهای منتج اشکال دیگر تبدیل می‌کند و به این ترتیب امکان اصل موضوع قرار دادن ضربهای منتج هر شکلی را فراهم می‌سازد و این نکته‌ای است که اهمیت بسیار دارد.

۲۰۱۰۹- شرایط عمومی. در پایان به ذکر چند شرط عمومی برای قیاسهای منتج می‌پردازد.

۲۰۲- آثار منطقیان اسلام مسلماً از ترجمه‌هایی که از «ارغنون» ارسطو به عربی شده تأثیر پذیرفته است و بنا بر این برای هر گونه مقایسه بین منطق ارسطو و این آثار باید به بررسی چند و چون این ترجمه‌ها پرداخت. در اینجا مجال چنین بررسی وسیعی را نداریم و تنها به برشمردن تفاوت‌های اساسی که از این مقایسه به دست می‌آید اکتفا می‌کنیم. این را هم بگوییم که همه ایرادهایی که بر تحریر منطقیان اسلام در این مبحث خواهیم گرفت بر کتاب «منطق صوری» دکتر محمد خوانساری هم وارد است با این تفاوت که اگر منطقیان قدیم ما به منابع غربی دسترسی نداشته‌اند مؤلف «منطق صوری» دارد و به ترجمه فرانسه متن «ارغنون» هم چند جا استناد کرده است و با این همه چنانکه خواهیم دید دقت صوری نوشته او در این مبحث از دقت منطقیان قدیم ما به مراتب کمتر است.

۲۰۲۰۱- شکل چهارم. بنا بر مشهور، الحاق این شکل را به سه شکل ارسطو به جالینوس نسبت می‌دهند. ارسطو نه تنها منکر شکل چهارم نبوده است بلکه تعریف او از شکل اول متضمن شکل چهارم نیز هست و از این گذشته ضربهای منتج این شکل را هم در «تحلیل اول» آورده است.

اما بسیاری از پیروان ارسطو که در هر کار او دنبال حکمتی می‌گشته‌اند نه تنها به این تکلّم جالینوس اعتنایی نکرده‌اند بلکه دلایلی هم در رد این شکل اقامه کرده‌اند. ابن سینا نه در منطق «شفا» به این شکل پرداخته است و نه در منطق «اشارات». خواجه نصیرالدین هم در شرح منطق «اشارات» به ابن سینا تاسی کرده و نوشته است: «لم يتعرض للشکل الرابع، لانه لیس بمذکور فی الكتاب»^۱ اما خود در «اساس الاقتباس» احکام آن را ذکر کرده است. واقع این است که هیچ دلیل علمی برای حذف این شکل نمی‌توان اقامه کرد و این که دکتر خوانساری به تبع دیگران نوشته است: «این شکل دارای تألیف طبیعی نیست و به همین جهت دور از ذهن است»^۲، در اساس با روش منطق صوری که اغلب به هم ریختن ترتیب طبیعی کلام برای رسیدن به صورتهای منطقی آن است مخالف است. البته دلیل اصلی ما در رد این اعتقاد کهنه این است که ارزش هر ضرب تنها و تنها به اعتبار صورت آن ضرب است نه این که متعلق به کدام شکل است. ضربهای منتج شکل چهارم به همان اندازه اعتبار صوری دارند که ضربهای منتج شکل دوم و سوم. اگر این ضربها کم استعمال می‌شوند یا دور از ذهن هستند و تبدیل آنها به شکل اول پیچیده و مشکل است استحکام صوری آنها را متزلزل نمی‌کند و نباید فراموش کنیم که منطق ما منطق صوری است و هدف اصلی آن این است که ذهن خواننده را از مواد به صور متوجه کند. ارزش توجه دادن خواننده به این مفهوم که ذهن او را سازمان می‌بخشد و آماده درک علمی جهان می‌کند هیچ کمتر از ضربهای منتج قیاس که در یاد فراموششان خواهد کرد نیست. از اعتبار انداختن صورت به دلایل غیر صوری از قبیل «دور از ذهن بودن» و «تألیف طبیعی نداشتن» در علمی که همه اعتبارش در پرداختن به صورت است، دقیقاً خلط مبحث است و سابقه دو هزار ساله این خلط مبحث هیچ ازستی آن نمی‌کاهد.



مشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۱- ابن سینا، الاشارات و التنبیحات، القسم الاول (دارالمعارف بمصر، ۱۹۶۰) ص ۴۸۲.
 ۲- منطق صوری، ج ۲، ص ۱۵۱.

۱- elimination ۲- Aristotles, The Organon, Priore analytics, pp. 389-395

۲۰۲۰۲- روش «تحصیل». روش حذف ارسطورا در تعیین ضربهای منتج و عقیم که مستلزم بررسی یکایک ضربها بود شرح دادیم (۲۰۱۰۶۰۲). روش ساده‌تر دیگر روش تحصیل است. در این روش با استفاده از شرایط عمومی قیاس به راحتی ضربهای منتج به دست می‌آید. بزرگی این روش بر روش حذف، ماهیت اصل موضوعی آن است که متأسفانه در آثار منطقیان ما از آن غفلت شده است. طرح دقیق این روش آن چنانکه در آثار منطقیان غرب متداول است به شرح زیر است:

۲۰۲۰۲۰۱- برای قیاسهای منتج پنج شرط عمومی به عنوان اصول موضوع ذکر می‌کنند.

۲۰۲۰۲۰۲- از شرایط عمومی برای هر شکل دو شرط خصوصی استخراج می‌کنند.
 ۲۰۲۰۲۰۳- با کاربرد شرایط خصوصی ضربهای منتج هر شکل را به دست می‌آورند.
 مسئله مهم این است که شرایط خصوصی، شرایط مستقل از شرایط عمومی نیستند و می‌توان آنها را با استناد به شرایط عمومی اثبات کرد. اما این ارتباط میان این دو دسته شرایط در آثار منطقیان ما مبهم و مجمل گذاشته شده است. ابن سینا در منطق «اشارات» یکی از شرایط عمومی را اصلاً ذکر نکرده و یکی دیگر را با عبارت «فقیه نظر» مسلم ندانسته اما در منطق «شنا» و «دانشنامه علایی» همه شرایط عمومی را ذکر کرده است و این دلیل بی‌توجهی او به این ارتباط است. اما با این همه از اختلافی که میان منطقیان قدیم ما در تعداد شرایط عمومی بروز کرده است می‌توان دریافت که به اهمیت این شرایط وقوف داشته‌اند. دکتر خوانساری به همان شرایط خصوصی اکتفا کرده و برای این کار خود چنین دلیل آورده است که «اگر شرایط اختصاصی شکلی حاصل باشد، شرایط عمومی خود حاصل است» (ص ۱۶۳). تالی فاسد این اجتهاد این شده است که به جای پنج اصل، ازده شرط در تحصیل ضربهای منتج استفاده کند، یعنی از هشت شرط اختصاصی اشکال و دو شرط از شرایط عمومی که در عبارت «نتیجه تابع احسن دو مقدمه است» مندرج است. نتیجه آنکه اصل و فرع را به هم آمیخته است و همان اندازه دقتی را هم که در آثار منطقیان ما نهفته از نظر دور داشته است.

خواجه نصیر در «اساس الاقتباس» با آنکه در قیاسهای حملی بیش از دیگران به تفصیل پرداخته است و متعرض نکاتی شده که اثری از آنها را در «منطق صوری» نمی‌یابیم، در آغاز فصل مختلطات می‌نویسد: «آنچه در بیان شرایط اشکال و ضروب منتج و عقیم گفته آمد در فصل اول با قطع نظر از جهات سخنی بود بوجه مشهور میان اهل صناعت و به طریق تساهل و تقریب^۱» یعنی خواجه نصیر خود این مقدار بحث و دقت را در باب قیاسهای حملی کافی نمی‌دانسته است.

۲۰۲۰۳- تقلیل چهار اصل موضوع به دو اصل موضوع (۲۰۱۰۷) و تبدیل اشکال به یکدیگر (۲۰۱۰۸) تا آنجا که من اطلاع دارم در هیچ یک از کتابهای معتبر و مشهور ما

نیامده است و البته چه بسا کتابهایی داشته باشیم که به این دو مبحث بسیار مهم پرداخته باشند و من از آن بی‌خبر باشم. در این صورت باید گفت علت مطرح نشدن این مباحث در آثار بعد از آنها به دلیل آگاه نبودن منطقیان ما از اهمیت این مباحث بوده است. خلاصه آنکه تحریر مبحث قیاسهای حملی در آثار منطقیان ما در مقایسه با آثار منطقیان غربی دقت و انسجام لازم را ندارد.

تأویل حملیات به شرطیات

۳۰۱- در منطق جدید قضایای کلی حملی را به قضایای شرطی تأویل می‌کنند. مثلاً «هر انسان حیوان است» را به این شکل می‌نویسند: «هر چیزی اگر آن چیز انسان باشد حیوان است.» پیروان منطق قدیم بر آنند که این تأویل در منطق قدیم هم سابقه داشته است و چیز تازه‌ای نیست و «شاید علت آنکه معلم اول از قضایای شرطی بحثی نکرده، همین بوده است که آنها را قابل بازبردن به حملی می‌دانسته است» («منطق صوری»، ص ۹۰).

تا آنجا که من اطلاع دارم شواهدی که برای وجود این سابقه می‌آورند یکی قول خواجه نصیرالدین طوسی در «اساس الاقتباس» و شرح «اشارات» است که در «منطق صوری» اشاره‌ای به آن شده است (ص ۹۰) و دیگر قول صدرای شیرازی (ملاصدرا) در کتاب معروفش «اسفار» است. به علت اهمیت موضوع به بررسی هر دو قول به اختصار می‌پردازیم.

۳۰۲- قول خواجه نصیرالدین طوسی. «اما چون خواهیم که حملی متصله کنیم، هر فردی را قضیه باید کرد به ایجاب یا سلب بسیط، پس میان این قضایا با اتصال حکم کرد. مثلاً خواهیم این قضیه را که انسان حیوانست متصله کنیم گوئیم: اگر انسان موجود است حیوان موجود است و هم چنین این قضیه را که انسان حجر نیست متصله کنیم گوئیم: چنین نیست البته که چون انسان موجود است حجر موجود است.» و نیز «در متصله با حملی چنان بود که گویی: طلوع آفتاب مستلزم وجود روز است»^۱.

این گونه تأویل حملی به شرطی گذشته از آنکه با تأویل منطق جدید بکلی متفاوت است با موازین منطق قدیم هم منطبق نیست و ما این مطلب را در طرح قول ملاصدرا شرح خواهیم داد، در اینجا تنها به این نکته بسیار مهم اشاره می‌کنیم که نوشتن «اگر خورشید طلوع کرده باشد، روز موجود است» به شکل «طلوع خورشید مستلزم وجود روز است» به ظاهر تبدیل شرطی به حملی است، اما در واقع تبدیلی انجام نشده است، زیرا علامت شرط «اگر» را برداشته‌ایم و به جای آن معادلش کلمه «مستلزم» را گذاشته‌ایم. این مثل آن است که « $a=b$ » را بصورت « a مساوی است با b » بنویسیم، یعنی به جای علامت « $=$ » عبارت «مساوی است با» را قرار دهیم و گمان کنیم شکل قضیه را تغییر داده‌ایم که البته گمانی بیش نیست. از این گذشته بنا بر این تبدیل، قضیه «هر چیزی اگر آن چیز انسان باشد حیوان است» در تبدیل به قضیه حملی چنین می‌شود: «انسان بودن چیزی مستلزم حیوان بودن آن چیز است» که از نظر صوری بکلی با شکل درست این تأویل یعنی «هر انسان حیوان است» متفاوت است.

۱- اساس الاقتباس، ص ۱۲۸.

۱- الاشارات والتقییحات، القسم الاول، ص ۴۲۶

۲- خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶)، ص ۲۱۵

اما دلیل دیگر برد این تاویل معادل بودن مصدر یا اسم مصدر با فعل است (مسأله‌ای که از قدیم نحویان ما متوجه آن بوده‌اند و اصطلاح معروف «به تاویل مصدر بردن» را در این مورد وضع کرده‌اند). بنابراین در قضیه «طلوع خورشید مستلزم وجود روز است»، هر يك از دو مصدر «طلوع» و «وجود» معادل يك فعل و در نتیجه قضیه حملی ما در واقع در حکم دو قضیه است.

در حقیقت خواجه نصیر الدین هم مدعی حرفی نیست که امروزه او نسبت می‌دهند و دلیل آن هم قول او در شرح منطوق «اشارات» است. حرف خواجه نصیر در آنجا این است که اگر تنها ماهیت خبری قضیه را در نظر بگیریم و به عبارت خود او اگر «نظر آلی المواد»^۱ به جای «اگر خورشید طلوع کرده باشد، روز موجود است» بگوییم «طلوع خورشید مستلزم وجود روز است» در این صورت این ماهیت خبری تغییری نمی‌کند یعنی قضیه اول از همان امر متعینی خبر می‌دهد که قضیه دوم. آنگاه می‌گوید: «اذا نظرنا الی الصور، فلا شك فی ان الحملی والشرطی نوعان تحت الخبر» و این توجیه کلام ابن سیناست که قضایای حملی و شرطی متصل و منفصل را از «اصناف» ترکیب خبری دانسته است نه از «انواع» آن. خواجه نصیر الدین در تعلیل قول ابن سینا می‌گوید که منظور او از «ترکیب خبری» ماهیت خبر بوده است و چون این سه نوع قضیه تغییری در این ماهیت نمی‌دهند ناچار از «اصناف» به شمار می‌آیند، اما اگر صورت قضایا منظور باشد شکی نیست که حملی و شرطی دو نوع از خبر هستند. نتیجه آنکه استناد به قول خواجه نصیر در تبدیل حملی به شرطی که در «منطق صوری» آمده کاری بی اساس است.

۳.۳- قول صدرای شیرازی. تحلیل ملاصدرا از قضایای کلی حملی و به عبارت دقیقتر قضایای حقیقیه^۲ بسیار نزدیک به تحلیلی است که منطق جدید از این قضایا می‌کند و بهتر بود در «منطق صوری» به این تحلیل استناد می‌شد. خلاصه مطلب این است که ملاصدرا قضایای حملیه حقیقیه را تاویل به شرطیات می‌کند، اما خود این تاویل را حقیقی نمی‌داند، یعنی میان این قضایا و شرطیات تفاوت اصولی قابل است و علت آن هم این است که بنا بر تعبیر منطق قدیم، در هر قضیه شرطیه فرض وجود موضوع، مقدم بر تشکیل آن قضیه است. در قضیه «اگر خورشید طلوع کند روز است» اول وجود خورشید را مسلم فرض کرده ایم آنگاه این قضیه شرطیه را تشکیل داده ایم در صورتی که معنای قضیه حملیه این است: «هر چیزی اگر موجود شود و موصوف به عنوان موضوع گردد، آنگاه آن چیز در حین وجود حکم محمول را دارا خواهد بود»^۳. بنا بر این تحلیل، آنچه قضایای حقیقیه را به شکل شرطیات درمی‌آورد، توجه به وجود موضوع است و از این رو این قضایا شرایط قضایای شرطی را ندارند و از

۱- الاشارات والتنبیها، ص ۲۱۹
۲- برای تعریف دقیق این قضایا مراجعه کنید به مهدی حایری یزدی، کاوشهای عقل نظری، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) ص ۲۵۰.
۳- اسفند، جزء اول، سفر اول، چاپ تهران: شرکت دارالمعارف الاسلامیه، ص ۲۷۰، به نقل از مهدی حایری یزدی، همان کتاب، ص ۲۵۹.

نظر ملاصدرا «در عداد شرطیات منطقی نخواهند بود»^۱.

اگرچه تاویل حملیات به شرطیات به شکل دقیق آن در آثار منطقیان قدیم ما نیامده است اما با تعبیری که ملاصدرا و پس از او ملاحادی سبزواری از قضایای حقیقیه کرده‌اند، زمینه چنین تاویلی را فراهم آورده‌اند. در «منطق صوری» هم در صفحات ۱۰ تا ۱۴ به تفصیل در این مسأله بحث شده است و این قسمت از قسمتهای خوب و آموزنده این کتاب است. البته مهدی حایری به این تعبیر درست ملاحادی سبزواری و دیگرانی که از او پیروی کرده‌اند ابراز کرده و موضوع این قضایا را به جای افراد، کلی طبیعی دانسته است.^۲

چند اشاره

۴- قضیه شخصیه. قضیه‌ای مانند «سقراط شوکران نوشید» یا «ارسطو واضح منطق است» را که موضوع آن جزئی است قضیه شخصیه می‌نامند. در قضیه شخصیه بحثی است که می‌گویند: «قضیه شخصیه نه در منطق بلکه در هیچ علمی مورد اعتنائیست و علم حقیقی منحصر آ در مورد کلیات است. زیرا که امر جزئی و شخصی نه کاسب است و نه مکسب و فقط آن را از طریق حس باید ادراک کرد و آنچه کاسب و مکسب است منحصر آ کلی است» (ص ۲۹). در این بحث قدیمی، اعتقاد عموم فلاسفه اسلامی بر کاسب و مکسب نبودن جزئی قرار گرفته است. برای اطلاع از دلایل عمده‌ای که در این باب می‌آورند می‌توان به کتاب «هبرخورد تألیف محمود شهابی که یکی از بهترین کتابهایی است که در منطق قدیم نوشته شده است مراجعه کرد.^۳ اما البته مسأله به این سادگی هم نیست و بعضی از محققان ما را عقیده‌ای خلاف این است که به علت اهمیت موضوع خوانندگان را برای اطلاع از این دلایل مخالف به کتاب کاوشهای عقل نظری ارجاع می‌دهیم.

۵- تصویر محمول. هامیلتون فیلسوف انگلیسی معتقد است که «باید در هر قضیه توجه شود که آیا محمول با تمامی افراد و مصادیق خود برای موضوع اثبات یا از آن سلب شده است، یا بابرخی از مصادیق خود.» دکتر خوانساری بر این نظر خرده گرفته است، اما نظر هامیلتون خالی از دقت نیست. در قضیه «انسان حیوان ناطق است» مصادیق «انسان» همان مصادیق «حیوان ناطق» است، اما در قضیه «انسان حیوان است» دایره مصادیق «حیوان» از دایره مصادیق «انسان» بزرگتر است و مجموعه «انسان» جزئی از مجموعه «حیوان» است. از این رو در منطق جدید وقتی می‌خواهند قضایای کلی را قابل ریزی کنند علامت جزئیت را با علامت تساوی با هم بکار می‌برند و این مؤید نظر هامیلتون است که البته نظر تازه‌ای هم نیست و در رساله «تحلیل اول» ارسطو هم در چگونگی اندراج حد اوسط در صغری و کبری مورد بحث قرار گرفته و از آن به انبساط^۴ حد اوسط تعبیر شده است و در کتابهای منطقیان غرب هم دو اصل از پنج اصل موضوع (مذکور در ۲.۲.۲) به آن اختصاص یافته است.



شکاه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

۱- مهدی حایری یزدی، همان کتاب، ص ۲۶۱
۲- همان کتاب، ص ۲۵۲-۲۵۸.
۳- محمود شهابی، «هبرخورد» (تهران، کتابخانه غیام، چاپ سوم، ۱۳۳۹)، ص ۵۰-۵۶.

۴- distribution

۶- قیاس مساوات. به صورت استنتاجی

ب مساوی است با ج

ج مساوی است با د

پس ب مساوی است با د

در منطق ارسطویی قیاس مساوات می گویند. صورتهای استنتاجی دیگری را هم که در آنها سخن از «مساوی بودن چیزی با چیزی» نمی رود اما به اشکال قیاس هم شباهتی ندارند در این باب می آورند.

در قیاس مساوات آنچه منطقیان قدیم را دچار تحیر کرده است عدم شباهت این قیاسها با قیاسهای حملی است. ابن سینا در باب قیاس مساوات نوشته است: «وهو عسر الانحلال الی الحدود المترتبة فی القیاس المنتج لهذه نتیجه. ۶» اما واقع این است که این انحلال متسر نیست بلکه ممنوع است و آنچه خواهد نصیرالدین در شرح این قسمت آورده گذشته از آنکه تمام نیست در سایر قیاسهایی که در این باب می آورند صادق نیست و واقع این است که بحث در این گونه استنتاجات بیرون از حوزه منطق قدیم است و برای بررسی آنها باید به بحث نسب^۲ و به اصطلاح علاقات در منطق جدید مراجعه کرد.

۷- منفصله مانعة الخلو. این قول که «منفصله مانعة الجمع و مانعة الخلو در علوم کمتر بکار می رود و بیشتر در محاورات استعمال می شود» (ص ۸۴) درست نیست. بسیاری از قضایای منفصله در علوم، منفصله مانعة الخلو است و به همین دلیل در منطق جدید منفصله حقیقی و مانعة الجمع را هم بر حسب منفصله مانعة الخلو بیان می کنند. طرز این تبدیل خارج از بحث ماست. نمونه ترکیب منفصله مانعة الخلو قضیه هندسی زیر است: «اگر اضلاع دو زاویه نظیر به نظیر متوازی باشند این دو زاویه مساوی یا مکمل یکدیگرند.»

۸- خلاصه کنیم، اگرچه دکتر خوانساری در کتاب «منطق صوری» به آثار منطقیان غربی و ترجمه «ارغنون» استناد کرده و از آنها استفاده برده است اما روش او در تحریر مباحث همان روشی است که در آثار منطقیان قدیم ما دیده می شود، بی آنکه کتاب او دقت و تفصیل این آثار را داشته باشد.

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی